

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال سوم، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۹۸
صفحات: ۱۴۶-۱۱۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۸؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۱۱/۰۷

نقد و بررسی دیدگاه علیرضا علوی تبار در باب توسعه

دکتر سعید جهانگیری* / دکتر جهانگیر معینی علمداری**

چکیده

علیرضا علوی تبار از روشنفکران دینی مطرح ایران، متولد ۱۳۳۷ شیراز در رشته اقتصاد نظری از دانشگاه شیراز، فوق لیسانس برنامه ریزی و توسعه را از دانشگاه اصفهان و دکتری را در رشته خط مشی گذاری عمومی از دانشگاه تهران دریافت کرده است. او سالها در جهاد دانشگاهی و مرکز تحقیقات استراتژیک کار کرده اما آنچه موجب شهرتش شده نوشتن مقالاتی است در باب توسعه که به لحاظ فکری پر اهمیت و تأثیر گذار بوده‌اند. توسعه از مفاهیم چند وجهی است که همواره مورد بحث اهل فکر و سیاست بوده است. اینکه کدامیک از ابعاد بر دیگری تقدم دارند همواره مورد بحث بوده است. به نظر علوی تبار پیش شرط توسعه در ایران، تحولی است در اقتصاد سیاسی وی همچنین به ارائه راهبرد مناسب برای حرکت به سمت توسعه سیاسی به شکل عقلانی و با کمترین هزینه در شرایط فعلی ایران می‌پردازد و تاکتیک‌های پیشنهادی خود برای خروج از بن بست سیاسی کنونی را تشریح می‌کند.

کلید واژه‌ها

توسعه، فقر، توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، اقتصاد سیاسی.

* دکتری علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
saeedjahangiri61@yahoo.com

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه

توسعه در مفهوم کلی به معنای فرایند افزایش ظرفیت‌ها و پویایی‌های یک نظام اجتماعی برای برآورده کردن نیازهای محسوس مردم یک جامعه و تطبیق با شرایط متحول محیطی است. با قدری تأمل متوجه می‌شویم که این تعریف هم «هنجاری-ارزشی» و هم «توصیفی» است؛ به این معنا که الگویی وجود دارد و می‌گوید در کشوری اتفاقاتی رخ داده که توسعه نام دارند و صاحب نظران از مثبت بودنشان دفاع می‌کنند.

نشریه راهبرد طی سال‌های متمادی محلی برای درج دیدگاه‌های اداره کنندگان مرکز تحقیقات استراتژیک در باب توسعه بوده است. «مدیرمسول عطاالله مهاجرانی، دبیر تحریریه علیرضا علوی تبار» در تاریخ مطبوعات ایران این دو نام در مقام سیاست گذاری و مسول اجرایی تنها یکبار و ان هم زیرچتر مرکز تحقیقات استراتژیک در کنار هم قرار گرفتند. راهبرد طلایی‌ترین دوران فعالیتش را با حضور این دو سپری کرد. در شماره دوم راهبرد، علیرضا علوی تبار مقاله‌ای مفصل در مورد «معیارهای اقتصادی در ارزیابی سیاست‌های اقتصادی» نوشته بود. در بخش‌هایی از این مقاله آمده است: «بحث در زمینه سیاست‌های اقتصادی و سست شدن انسجام جامعه و نیز از بین رفتن مشروعیت نظام حاکم نیز از زوایایی مختلفی طرح گردیده است. برخی بر تاثیر سیاست‌های اقتصادی بر ساختار اجتماعی و مجموعه عواملی تاکید کرده که تقاضای مشارکت سیاسی را شکل می‌دهند، و معتقدند که اگر سیاست‌های اقتصادی، تقاضای مشارکت سیاسی را بیش از توانایی جذب نظام سیاسی افزایش دهد، مشروعیت نظام و انسجام جامعه به خطر خواهد افتاد. برخی دیگر به مسئله تعارض احتمالی مبانی فرهنگی جامعه با مبانی فرهنگی سیاست‌های اقتصادی پرداخته‌اند. اینان فرهنگ جامعه و به عبارت دیگر با عنصرانسجام بخش، در تعارض قرار دارد.» این مقاله به نقد برخی سیاست‌های اقتصادی می‌پردازد که عوامل فرهنگی و شرایط جامعه را نادیده می‌گیرند. نزدیک‌ترین برنامه به چنین مقاله‌ای نیز همان سیاست‌های تعدیل ساختاری بود که دولت هاشمی آن را کلید زده بود. «در همین شماره علیرضا علوی تبار نقدی بر سیاست‌های فرهنگی دولت می‌نویسد. او در مقاله‌ای دیگر به موضوع فقر و توسعه هم می‌پردازد. علیرضا علوی تبار موضوع فقر را که از چند شماره قبل آغاز کرده بود با مقاله «فقر و سیاست‌های تعدیل ساختاری در ایران» به اوج رساند. نکته قابل توجه در مقاله او مقدمه‌ای است که به نظر می‌رسد از سوی تصمیم گیران مجله بر آن افزوده شده است. در این مقدمه آمده است: «نویسنده با پذیرش اینکه تعدیل ساختاری حداقل

در کوتاه مدت می‌تواند میزان فقر را افزایش دهد، تاکید می‌کند که با این حال این سیاست‌ها برای جوامعی چون ما ضروری است.» علی تبار در مقاله خود نیز عنوان می‌کند، ۴۰ درصد خانواده‌های شهری ایران زیرخط فقر زندگی می‌کنند. به نظر می‌رسد سلسله مقالات او در مورد شکست برنامه تعدیل ساختاری حداقل برای طیف وسیعی از برنامه نویسان دولت هاشمی چندان جذاب نبوده باشد. در این پژوهش مباحث مطرح شده در باب «توسعه» که از سوی علی رضا علوی تبار در نشریه راهبرد به چاپ رسیده است مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد.

مبانی نظری

توسعه سیاسی:

توسعه در مفهوم کلی و لغت‌نامه‌ای خود به معنای «ترقی کردن و فراخ کردن» است؛ اما مفهوم «توسعه سیاسی» به طور ویژه، از دیدگاه‌ها و نگرش‌های مختلف تعریف شده و به بحث و بررسی گذاشته شده است. گروهی با نگرش کمی و برخی با نگاهی کیفی و ساختاری به توسعه سیاسی پرداخته‌اند؛ برخی نیز با رویکردی خاص در برشمردن شاخص‌ها و پارامترهایی مشخص برای تلاش کردند.

از نظر «ساموئل هانتینگتون» توسعه عبارت است از آفرینش نهادهای سیاسی دارای پیچیدگی، انسجام، استقلال برای جذب و تنظیم مشارکتهای جدید و ترویج تغییرات اقتصادی و اجتماعی در جامعه (نظری، ۱۳۸۰: ۱). «زیگلن»^۱، توسعه سیاسی را اینگونه تعریف می‌کند: «توسعه سیاسی دستیابی به موقعیتی است که طی آن یک نظام سیاسی به جستجوی آگاهانه و موفقیت‌آمیز برای فزون شدن کیفی ظرفیت سیاسی خود از طریق ایجاد نهادهای مؤثر و موفق نائل گردد». (جمالیان داریانی، ۱۳۷۹: ۱۶)

«لوسین پای» توسعه سیاسی را افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی می‌داند. (الحلو، ۱۳۷۹: ۱۶)

یکی از کارسازترین تعاریف پیرامون توسعه سیاسی، مربوط به «آلموند و پاول»^۲ است. از نظر آنها، توسعه سیاسی پیامد وقایعی است که ریشه در محیط بین‌المللی، محیط داخلی و

¹ - Sigelman

² - Almond And Powell

یا نخبگان سیاسی درون سیستم دارد. اگر یک سیستم سیاسی در وضعیت موجود قادر به مقابله با مسائل و چالش‌های پیش‌رو نباشد، زمانی می‌توان آن را توسعه‌یافته دانست که از قابلیت‌های لازم برای برخورد موفقیت‌آمیز با اینگونه چالش‌ها برخوردار شود. در غیراینصورت نتیجه، برگشت به عقب یا توسعه منفی خواهد بود. هر سیستم سیاسی با چهار مشکل و چالش مواجه بوده است و یا مواجه خواهد شد که عبارتند از:

حکومت سازی، ملت‌سازی، مشارکت و توزیع یا رفاه.

"آلموند" و "پاول" سپس به معرفی پنج عامل که بر مشکلات و چالش‌های فوق و در نتیجه بر فرآیند توسعه سیاسی اثر می‌گذارند و سیستم‌های سیاسی را از یکدیگر متمایز می‌سازند، پرداخته‌اند. اول آنکه آیا مشکلات و چالش‌ها به صورت متوالی بروز کرده‌اند یا بطور همزمان و جمعی؟ کشورهای اروپای غربی با این مسائل چهارگانه به صورت متوالی و به‌ترتیب برخورد کرده‌اند، درحالی‌که موضوع در مورد کشورهای در حال توسعه متفاوت است. آن‌ها باید با تعدادی و یا کلیه این مشکلات و چالش‌ها در آن واحد بطور همزمان برخورد کنند. عامل دوم میزان منابع موجود در دست سیستم سیاسی است. عامل سوم همراهی یا عدم همراهی سایر سیستم‌های جامعه با سیستم سیاسی است. عامل چهارم میزان آمادگی سیستم موجود برای تغییر و سازگاری و در نتیجه توانایی سیستم در پاسخگویی موفقیت‌آمیز به الزامات و مطالبات محیط می‌باشد. بالاخره، خلاقیت یا ایستایی نخبگان سیاسی می‌تواند عامل قطعی در توانایی سیستم برای سازگاری و تطابق باشد.

در یکی دیگر از مطالعات مفید، «لئونارد بایندر»^۱ به همراه پنج نفر دیگر از نویسندگان، در کتاب «بحران‌ها و توالی آنها در توسعه سیاسی»، توسعه سیاسی را در سه مفهوم خلاصه کرده است:

«برابری، ظرفیت و تفکیک وظایف». این مفاهیم را در مجموع «سندرم توسعه»^۲ نامیده‌اند. سندرم توسعه که از ابعاد سه‌گانه فوق تشکیل شده، ترکیبی از همسویی‌ها و تناقض‌ها می‌باشد. عناصر سه‌گانه سندرم، هم همسو و وابسته هستند و هم غیرهمسو و بالقوه متناقض می‌باشند. فرآیند توسعه و نوسازی را بدلیل وجود تناقض‌های ذاتی در عناصر تشکیل‌دهنده آن، باید پایان‌ناپذیر دانست.

¹ - Leonard Binder

² - Development Syndrome

علاوه بر آن نه تنها توسعه پایان‌ناپذیر است، بلکه مسیری که توسط کشورهای توسعه نیافته طی می‌شود، کاملاً متفاوت و غیرقابل پیش‌بینی است. الگوهای توسعه سیاسی در کشورهای در حال توسعه جدید، مورد توجه این گروه از دانشمندان قرار گرفته، تلاش می‌کنند توجه خود را به بحران‌های سیاسی که در سر راه کشورهای در حال توسعه قرار دارد و شدت آن برای کشورهای توسعه‌یافته فعلی به مراتب کمتر بوده است، معطوف کنند. دانشمندان از پنج موضوع بحرانی نام برده، سپس آنها را بر حسب اجزاء تشکیل‌دهنده سندرم توسعه، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند. بحران‌های پنجگانه عبارتند از: «هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع». این دسته‌بندی‌ها حاصل تلاش‌هایی است که در جهت ایجاد یک چارچوب برای تجزیه و تحلیل بحران‌های بالقوه به عمل می‌آید. لازم نیست که همه آنها به بحران تبدیل شوند و نیازی هم نیست که هر پنج بحران در یک زمان وجود داشته باشند، ولی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که همه آنها به بحران تبدیل می‌شوند و به ندرت می‌توان از همه آنها احتراز کرد.

«هلویو جگورایب»^۱، یکی از جالب‌ترین تئوری‌های جامع در توسعه سیاسی را در قالب یک طبقه‌بندی دوگانه برای توسعه سیاسی ارائه داد.

"جگورایب" جابجایی سیاسی، یکپارچگی سیاسی و نمایندگی سیاسی را از نشانه‌های نهادینه کردن سیاسی می‌داند. وی در تئوری خود که ترکیبی از نظرات دو گروه دانشمندان فوق‌الذکر است، توسعه سیاسی را نوسازی سیاسی همراه با نهادینه کردن سیاسی می‌داند که بطور اختصار به صورت «PD M+I^۲» نشان داده شده است. او جزء نوسازی سیاسی را فرآیند افزایش متغیرهای عملیاتی یک حکومت دانسته و در این رابطه از سه متغیر: «جهت‌گیری عقلایی، تفکیک ساختاری و قابلیت» نام برده است. او هر یک از این متغیرها را نیز به اجزایی تقسیم کرده و شاخص‌هایی را نیز معرفی نموده است. وی همچنین نهادینه کردن سیاسی را فرآیند افزایش متغیرهای مشارکتی یک حکومت می‌داند و برای نهادینه کردن سیاسی، از سه متغیر جا به جایی سیاسی، یکپارچگی سیاسی و نمایندگی سیاسی، استفاده کرده است. "جگورایب" همچنین خاطر نشان می‌سازد که لازمه توسعه سیاسی، وجود تعادل مناسب بین نوسازی سیاسی و نهادینه کردن سیاسی است. عدم تعادل، بالا بودن سطح نوسازی و پایین

¹ - Helio Jaguaribe

² - Institutionlization+Political Development-Modernization

بودن سطح نهادینه کردن، سیستم سیاسی را ناگزیر به استفاده موفقیت‌آمیز از شدت عمل و زور نموده و عکس این عدم تعادل، بصورت بالا بودن سطح نهادینه کردن و پایین بودن سطح نوسازی، بر قابلیت عملیاتی سیستم سیاسی اثر می‌گذارد. (هدی، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۹)

توسعه سیاسی تحول مکانیکی خود به خودی نیست که پس از پیدایش زمینه‌های عینی لازم ضرورتاً پدید آید. توسعه سیاسی در واقع متضمن تحولی ذهنی نیز هست که خود ممکن است برآیند تحولات عینی باشد و بدون حدوث آن توسعه سیاسی ممکن نخواهد بود. این عنصر ذهنی در واقع عبارت است از تکوین اراده و خواست لازم برای محقق ساختن نظام سیاسی رقابتی و مشارکت‌آمیز که می‌توان از این خواست و اراده به‌عنوان ایدئولوژی سیاسی یاد کرد. در این خصوص نمی‌توان چندان تردید کرد که نگرش‌ها و ایدئولوژی عامه مردم یا گروه‌های حاکمه بر روی نظام سیاسی تأثیر مستقیم می‌گذارد. مسلماً اگر اکثریت مردم یا گروه‌های حاکمه کشوری مخالف رقابت سیاسی باشند یعنی بدان عقیده نداشته باشند، استقرار نظام سیاسی رقابتی تقریباً ناممکن خواهد شد. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۵۹۶)

استقرار نظام سیاسی رقابتی و توسعه‌یافته نیازمند ساخت فرهنگی مشارکتی است. فرهنگ مشارکتی اولین بار آلموند در تقسیم‌بندی انواع فرهنگ‌های سیاسی به کار برده است و می‌گوید: «افراد در فرهنگ سیاسی مشارکتی شناسایی متقابلی نسبت به نظام سیاسی و عضویت خود در آن داشته و گرایش فعال نسبت به ساخت‌های سیاسی، اداری و روندهای تصمیم‌گیری و اجرایی دارا بوده و اعم از اینکه با نظام شناخته شوند یا آن را رد کنند، از نفوذ آن در زندگی خود آگاه‌اند و سعی در نفوذ در خط‌مشی‌ها و تصمیمات دارند.» (میرموسوی، ۱۳۷۵: ۸۹) همچنین وی انواع دیگری از فرهنگ‌ها را نیز عنوان می‌کند که فرهنگ سیاسی «محدود» و فرهنگ سیاسی «تبعی» می‌باشند. در دیدگاه این اندیشمند از امتزاج این نوع فرهنگ‌ها نیز ساخت‌های فرهنگی دیگری پدیدار می‌شود که می‌توان در این خصوص به فرهنگ «محدود-تبعی» یا «محدود-مشارکتی» اشاره کرد.

مکتب نوسازی، سرمایه‌داری و رشد اقتصادی:

در گسترش نظریه نوسازی تعداد زیادی از دانشمندان علوم اجتماعی نیز مشارکت داشته‌اند. بسیاری از جامعه‌شناسان مدعی‌اند که معیارهای اقتصادی در صورت عدم انطباق با نهادهای اجتماعی-سنتی و ارزشهای فرهنگی شکست خواهند خورد. بطور مثال، گودی

(۱۹۶۳) معتقد است که خانواده گسترده مانعی بر سر راه توسعه اقتصادی محسوب می‌گردد، زیرا وجود تعداد زیادی از افراد تحت تکفل، خود مانعی برای تحرک شغلی است و به علاوه برای پس‌انداز خانوار نیز محدودیت ایجاد می‌کند و از این طریق در مقابل شکل‌گیری سرمایه نیز مانع ایجاد می‌نماید. بعلاوه از نظر او استحکام فرهنگی خانواده گسترده باعث سرکوب فردگرایی، ابتکار و آرمان‌خواهی، بعنوان شاخص‌های اقتصاد سرمایه‌داری پویا می‌شود. سایر اندیشمندان اجتماعی مانند هیگن (۱۹۶۲) و مک کله لند نیز دیدگاه‌های مشابهی ارائه کرده‌اند. به اعتقاد اینان رشد اقتصادی نیاز به تغییر در ایستارها و رفتارها دارد. جامعه‌شناسانی مانند هوزلیتز (۱۹۶۰) با استفاده از آراء تالکوت پارسونز با در نظر گرفتن عناصر فوق بعلاوه عناصر دیگری، اقدام به سنخ‌شناسی اختلافات اساسی فرهنگی-اجتماعی میان کشورهای صنعتی و در حال توسعه نموده‌اند. در همین رابطه باید از تعدادی از اندیشمندان سیاسی نام برد که معتقدند برای فقرزدایی بایستی اقدام به پرورش نهادهای لیبرال-دمکراتیک (آزادخواه-مردم سالارانه) همانند آنهایی که در غرب موجودند نمود، چرا که در نتیجه اینکار امکان شکل‌گیری سیستم قشربندی با طبقات باز مهیا گشته و از این طریقی تحرک اجتماعی و موفقیت اقتصادی تحقق می‌یابند (لرنر، ۱۹۵۸)

مجموعه آراء فوق در چهارچوب نظریه نوسازی با یکدیگر ترکیب شدند تا امکان تحلیل فقر عمومی و ارائه پیشنهادهای برای رفع آن ارائه نمایند. سیاست‌هایی که بر این اساس طراحی شده بودند هدف تحقق رشد سریع اقتصادی و اشاعه ارزشها و نهادهای غربی در جهان سوم را دنبال می‌نمودند. مشخصاً این نظریه مدافع صدور اشکال خالص سرمایه‌داری بود. براساس سرمشق اصلی آن سرمایه‌داری آزاد موانع رشد اقتصادی را ویران نموده و کامیابی همه جانبه را موجب خواهد گشت. هرچند پیشنهادهای نظریه نوسازی وسیعاً قابل انطباق با جهان سوم است، اما نتایج آن امیدوار کننده نبوده‌اند. کشورهایی که با پیروی از سیاستهای نوسازی در صنعتی شدن رشد سریعی را تجربه کرده و در عین حال فقر درونی را شدیداً کاهش داده باشند، کاملاً در اقلیتند. در حالیکه اکثریت کشورهای تابع این سرمشق نرخ رشد بسیار کم و یا حتی منفی را ثبت نموده‌اند. آنهایی که نرخ رشد کمی داشته‌اند نیز هیچگونه کاهش بارزی در فقر را نشان نداده‌اند. یکی از مفروضات اصلی این نظریه یعنی فرض «رخنه به پایین» که براساس آن رشد اقتصادی از طریق صنعتی شدن به صورت خودکار موجب بالا رفتن سطح زندگی (به عنوان حاصل افزایش دستمزها و اشتغال) و نابودی فقر می‌گردد،

عمیقاً به زیر سؤال رفته است. همان گونه که بسیاری از اقتصاددانان تشخیص داده‌اند، در صورت نبود سیاستهای توزیع مجدد به منظور مقابله با فقر، منافع رشد اقتصادی به نفع آنهايي خواهد بود که هم‌اکنون از وضعیت مطلوبی برخوردارند. (جیروند، ۱۳۶۶)

محبوبیت نظریه نوسازی در محافل علمی و پژوهشی دیگر عمومیت ندارد و رویکرد رفاه اجتماعی وسیعاً جایگزین آن گردیده است. اما علی‌رغم این، بسیاری از برنامه‌ریزان، مدیران و سایر مقامات متنفذ در کشورهای در حال توسعه آموزه‌های اصلی و سیاستهای پیشنهادی نظریه نوسازی را پذیرفته‌اند. البته پیروی از نظریه نوسازی در محافل علمی و پژوهشی کاملاً رد نشده است.

در حقیقت این دیدگاه در قالب و پوشش دیدگاههای اقتصادی «نئوکلاسیک»، «مکتب پولی» و نظریه‌های اقتصادی «از جانب عرضه» احیا شده است. این نظریات به ویژه از طریق صندوق بین‌المللی پول با توجه به نیاز زیادی که کشورهای جهان سوم به اعتبارات بین‌المللی دارند، شدیداً در کشورهای در حال توسعه تبلیغ و ترویج شده است. برخی از موارد، حکومت‌های راست‌گرا، اقتصاددانان معتقد به دیدگاههای فوق را برای ارائه و اجرای سیاستهای پیشنهادیشان دعوت کرده‌اند. بهترین مثال در مورد شیلی است، که در آن مجموعه‌ای از اقتصاددانان «مکتب شیکاگو» با همراهی رژیم دیکتاتور و سرکوبگر پینوشه رسوایی و بدنامی عظیمی به بار آوردند. به هر حال دور نمای جدید نظریه نوسازی نیز برای فقرا غم‌انگیز است. حداقل برای کتوای مدت در این مورد توافقی عام وجود دارد.

مکتب نئومارکسیستی، توسعه‌نیافتگی و وابستگی:

هر چند آراء ساختگرایان بین‌المللی به همراه اصلاحات و تعدیلهایی که با رویکردهای مارکسیستی در آن صورت گرفته است یک نظریه واحد و منسجم را نمی‌سازد، اما کلیه طرفداران آن نقطه نظرات مشترکی در باب ماهیت فقر دارند. کلیه آنها معتقدند که استثمار فقرا توسط اغنیاء در هر دو سطح داخلی و بین‌المللی، علت نخستین توسعه‌نیافتگی و فقر عمومی در جهان سوم است. بیشتر، البته نه همه، هواداران این نظریه (نئومارکسیستها) معتقدند مشکل فقر عمومی تنها در صورتی حل می‌گردد که عمر شیوه تولید سرمایه‌داری در کشورهای در حال توسعه، و همچنین اقتصاد جهانی بعنوان یک کل، به انتها برسد.

زمینه روشنفکرانه برای ظهور نظریه وابستگی در آغاز توسط اقتصاددانان آمریکای لاتینی سازمان ملل (ECLA) فراهم گردید. آن‌ها معتقد بودند که تکیه آمریکای لاتین بر صدور مواد اولیه (آنگونه که در آن زمان مورد قبول بود) نمی‌تواند محرک کافی برای رشد اقتصاد باشد. و در واقع به جای انباشت سرمایه به منظور توسعه، چون نرخ کالاهای صادراتی (مواد اولیه) با کاهش مواجه شده و در عوض کالاهای ساخته شده وارد شده از کشورهای صنعتی با افزایش اهمیت و قیمت مواجه بوده‌اند، کسری مبادلات افزایش یافته و هدف گردآوری سرمایه تحقق نیافته است. اقتصاددانان اکلا علت این امر را تعیین قیمت‌ها در کشورهای صنعتی می‌دانستند، از یکسو کشورهای صنعتی با افزایش هزینه نیروی کار مواجه بودند و برای حفظ قدرت رقابت خود بر روی نرخ مواد خام فشار وارد می‌نمودند و به دلیل امکانی که برای کنترل مزارع، معادن و شبکه‌های توزیع برای شرکتهای چند ملیتی غربی وجود داشت قادر به انجام اینکار می‌شدند. پیشنهاد اکلا تشویق راهبرد «جایگزینی واردات» بود که به همراه بازار مشترک و تعرفه‌های گمرکی موجب تحرک صنایع محلی و تعادل مناسب در مبادلات خارجی و نهایتاً توسعه خودکفای اقتصادی می‌گردید (کاردوسو، ۱۹۷۶). این عقاید توسط تعداد زیادی از متفکرین اجتماعی آمریکای لاتین مورد پذیرش قرار گرفت، بیشتر این افراد کسانی بودند که به گفته ابر این (۱۹۷۵) تحت تأثیر تعلیمات ضد امپریالیستی سنتی و نئومارکسیستی قرار داشتند. به هر حال هسته اصلی تفکر اقتصاددانان اکلا با پیشرفت و اصلاحاتی، نظریه کم‌وبیش معروف، وابستگی را بوجود آورد. تحلیل عمیقتر و نافذتر وابستگی بویژه به واسطه شکستهای آشکار سیاستهای پیشنهادی اکلا برای دستیابی به اقتصاد خودکفا تقویت گردید. در دهه ۱۹۶۰ بسیاری از طرفداران رویکرد جدید معتقد بودند که سیاست جایگزینی واردات هیچگونه تقلیلی در وابستگی منطقه بوجود نمی‌آورد، بلکه به علت نقش سرمایه‌داری خارجی در ایجاد صنایع جدید، موجب افزایش وابستگی نیز می‌گردد. در میان پیشتازان مکتب وابستگی می‌توان از فورتادو (۱۹۷۰)، سانکل (۱۹۶۹)، کاردوسو (۱۹۷۲) دوس سانتوس (۱۹۷۳) و فرانک (۱۹۶۷، ۱۹۶۹، ۱۹۷۲) نام برد. در میان متفکرین وابستگی مطالب اینان به نسبت بیش از سایرین در کشورهای در حال توسعه مطالعه می‌شود. این نویسندگان همراه با گروه دیگری از مؤلفین موفق شدند تا مکتب نوسازی را که دارای موقعیت برتری در محافل علمی-پژوهشی بود کنار بزنند و توجه عمومی را بسوی مشکلات نابرابریهای بین‌المللی و تجارت نامتوازن که یکی از موانع سیاستهای اصلی توسعه است،

جلب نمایند. با این وجود کلیه نظریه‌پردازان مکتب وابستگی از مورد قبول واقع شدن آراءشان در قطعنامه‌های سازمان ملل و اعلامیه‌های مربوطه به این مسئله توسط بانک جهانی و سایر سازمانهای بین‌المللی راضی نیستند، چرا که به اعتقاد آنها این سازمانها ابزارهای سرمایه‌داری بین‌المللی هستند.

نویسندگان مختلف، ابعاد مختلفی از نظریه وابستگی را مورد تأیید قرار داده‌اند، اما همگی آنها در تحلیل علل فقر عمومی متفق‌القولند که در سطح ملی قابل بررسی نیست. به اعتقاد آنها، توسعه نیافتگی محصول ارتباط نابرابر میان اقتصادهای وابسته است و به قول دوس سانتوس اقتصاد گروه دیگر است. به عبارت دیگر فقر عمومی در جهان سوم نتیجه مستقیم استثمار مستعمرات جدید و بینواسازی جهان سوم است. یا به عبارت طعنه‌دار فرانک «توسعه، توسعه نیافتگی». (گوندرفرانک، ۱۳۵۹)

توسعه نیافتگی نه بعنوان شرایط بدیع و منفعل بلکه بعنوان نتایج یک روند تاریخی سلب مالکیت از ثروت تحت انقیاد کشورهای ماهره که پر بیش آنها را «پیرامون» می‌نامید و تهیه منابع کافی برای صنعتی شدن کشورهای ما در شهر یا «مرکز» باید بررسی گردد. اصول نظریه وابستگی اساساً توسط متفکرین اجتماعی آمریکای لاتین و براساس تاریخ آن قاره مورد بررسی قرار گرفته، اما افراد دیگری چون ردونی (۱۹۷۲) امین (۱۹۷۴ و ۱۹۶۷) و الرشتاین (۱۹۷۴) این نظریه را با تحت پوشش قرار دادن سایر نقاط دنیا و در غالب اقتصاد جهانی بعنوان یک کل مورد استفاده قرار داده‌اند. (Abraham, M: ۱۹۸۰)

از نظر فرانک توسعه کلی سرمایه‌داری و توسعه نیافتگی هر کدام علت دیگری و ایجاد شده توسط دیگری هستند. از نظر او سرمایه‌داری پیشرفته از طریق شبکه مادر-ماهوره ارزش اضافی حاصل شده در جهان سوم را به مرکز انتقال می‌دهد. بسیاری از نظریه‌پردازان وابستگی در مطالعات خود از مفاهیم مارکسیستی استفاده می‌کنند، اما برخی از آنها مشخصاً تحلیل خود را براساس آراء و نظریات لنین، بوخارین و لوگزامبورگ بنا نهاده و مستقیماً آموزه‌های مارکس را بکار می‌گیرند. با وجود این نوشته‌های نئومارکسیستها شدیداً از جانب مارکسیستهای کلاسیک تحت این عنوان که «آنها چیزی جز پیشرفت تندرو فلسفه پورژوازی نیستند» شدیداً مورد نقد قرار گرفتند (برنشتین ۱۹۷۹). نظریه‌پردازان وابستگی هم به دلیل استفاده آزاد اما غیر صحیح از مفاهیم مارکسیستی و هم به دلیل عدم موفقیت در تشخیص شیوه‌های مختلف تولید در اقتصاد جهانی معاصر، مرد سرزنش قرار گرفتند (لاک لائو، ۱۹۷۱؛

لیزوروکس بروگ، ۱۹۷۹). لاک لائو، فرانک را به علت توصیف اقتصاد کشاورزی امریکای لاتین به عنوان سرمایه‌داری مورد نقد قرار می‌دهد. از نظر او هر چند که این نظام با سرمایه‌داری در ارتباط است، اما فئودالیسم یک شیوه تولید متمایز از سرمایه‌داری است. در حالیکه اغلب انتقادات مارکسیست‌های کلاسیک به نئومارکسیست‌ها در زمینه توسعه توسط کسانی چون فوسترکارتر (۱۹۷۴) پاسخ داده شده است. اما هنوز مارکسیست‌های کلاسیک نگران این مسئله‌اند که آیا نظریه‌پردازان وابستگی که اصطلاحات مارکسیستی را مورد ستافاده قرار داده‌اند، مارکسیست‌های اصیلی هستند یا خیر؟ در کنار بحث‌های ایدئولوژیک مارکسیست‌های کلاسیک، گروه بزرگی از نظریه‌پردازان میزان «اعتبار تجربی» نظریه وابستگی را مورد بحث قرار داده‌اند. مثلاً کاردوسو (۱۹۷۲) نظریه‌پرداز نئومارکسیست مکتب وابستگی معتقد است که در حالیکه نفوذ سرمایه‌داری همراه با استثمار است اما همچنین همراه با رشد صنعتی و توسعه نیز هست، هرچند که این توسعه ممکن است نامتناسب و یا به عبارتی «توسعه وابسته» باشد. از طرف دیگر وارن (۱۹۷۳ و ۱۹۷۹) مدرس مارکسیست کلاسیک بر اساس تحلیل شواهد تجربی روند توسعه بعد از جنگ نتیجه‌گیری می‌کند که کشورهای در حال توسعه، رشد اقتصادی بی‌نظیر، پیشرفت تکنولوژی، صنعتی شدن و «توسعه خودکفا» را تجربه کرده‌اند. او با پذیرش پیش‌بینی‌های مارکس، مدعی است که این وقایع خود دلیلی بر تغییر کشورهای توسعه نیافته به جوامع سرمایه‌داری قوی است و این خود پیش‌شرط لازم برای تحول آنها بسوی سوسیالیسم است. به همین دلیل وارن شدیداً مخالف سیاست‌های اجتماعی رفاه و توزیع مجدد است، چرا که باعث عقب انداختن «ملزومات اولیه ارتقاء توسعه سرمایه‌داری است». کار وارن نمونه خوبی از تحلیل مارکسیست‌های کلاسیک در مورد مسائل توسعه است، که بدون بحث در مورد شجره‌نامه نظریه‌پردازان نئومارکسیست مکتب وابستگی انجام می‌گیرد. هر چند که کارهایی از این قبیل بسیار نادر است، اما لوهمن (۱۹۷۹) معتقد است که مباحثات مارکسیست‌های کلاسیک در مورد بعضی از مسائل توسعه مانند صنعتی شدن، کاربردهای مهمی در سیاستگذاری دراد.

مکتب توسعه‌گرایی، توزیع مجدد و رفاه:

بر خلاف وارن و پیروان تندرو نظریه‌نوسازی، گروه دیگری از متفکرین اجتماعی که ما آنها را توسعه‌گرایان می‌نامیم، این عقیده را که رشد اقتصادی و رواج سرمایه‌داری

مشخصاً باعث کاهش فقر در جهان سوم شده، رد کردند. اینان در حالیکه به بعضی پیشرفته‌ها در ارتقاء سطح زندگی بویژه بالا بردن استانداردهای بهداشت و آموزش اعتقاد دارند، در عین حال فقر عمومی را یکی از مهمترین مشکلات جوامع توسعه نیافته کنونی می‌دانند.

به اعتقاد آنان رشد به تنهایی قادر به ریشه‌کن کردن فقر نخواهد بود، هرچند رشد هدایت شده ممکن است تدریجاً به ریشه‌کن شدن فقر منجر گردد، امری که حداقل برای تعداد اندکی از کشورهای در حال توسعه کنونی قابل پیش‌بینی است. توسعه‌گرایان بر مبنای نظریه خودخواهان مداخله منسجم دولت و تقبل طیف گسترده‌ای از سیاستهای اقتصادی-اجتماعی با تأکید مشخص بر مسئله فقر و نابرابری و سایر مشکلات اجتماعی که بر پریشانی فقرای جهان سوم می‌انجامد، هستند.

هرچند که پیشینه این رویکرد بسیار قدیمی است، اما در شرایط خاصی در دهه ۱۹۷۰ تأسیس گردید. این رویکرد اساساً توسط اقتصاددانان «لیبرال-اومانیست» (آزادیخواه-انسان‌باور) مورد حمایت قرار گرفت، کسانی که مخالف آموزه «بگذار بکنند» نظریه نوسازی بودند و در عین حال مکتب جانشین (مکتب وابستگی و نئومارکسیسم) را قبول نداشتند. توسعه‌گرایان معتقد بودند که مکتب وابستگی که در آن زمان محبوبیت بسیاری داشت مکتبی هیچ‌انگار است و پیشنهادهای بسیار کمی برای سیاستگذاری به منظور کاهش فقر داخلی دارد، اگر اصلاً پیشنهادی داشته باشد! البته توسعه‌گرایان لزوماً مخالف ساخت‌گرایی بین‌المللی و وجود رقبا در ارتباط تجاری بین‌المللی نیستند.

در سالهای دهه ۱۹۶۰، تعدادی از اقتصاددانان معروف منتقد نظریه نوسازی، رویکرد دولت رفاه را مطرح ساختند. میردال (۱۹۶۸) در مطالعه مفصل خود در مورد فقر آسیایی تصویر ملالت‌انگیزی از توسعه در منطقه را ترسیم نمود و نهایتاً قبول راهبرد رشد اقتصادی نئوکلاسیک را موجب تشدید مشکل دانست. به اعتقاد او هرچند فقر اهمیتی غیرقابل انکار دارد

ولی مقابله با آن از طریق کاهش نابرابری ممکن است بیشتر به تضعیف افزایش تولید منجر گردد تا تقویت آن. از این رو او به دنبال سیاست رفاه برابری طلبی است که ترکیبی از «آرمانهای نوسازی» و برنامه‌ریزی جامع و متمرکز باشد. در نوشته‌های مشابهی، سیرز (۱۹۷۲) اعتقاد مترادف بودن رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی را مورد حمله قرار می‌دهد. به اعتقاد او حتی اگر درآمد سرانه کشوری دو برابر هم شود، اگر نتواند سه مشکل اساسی

توسعه (فقر، نابرابری و بیکاری) را به نحوی قابل قبول کاهش دهد نمی‌تواند توسعه یافته محسوب گردد.

از اوایل دهه ۱۹۷۰، انتقادات وارد بر راهبرد رشد از طریق صنعتی شدن، به گونه‌ای که توسط طرفداران مکتب نوسازی مطرح می‌گشت، فزونی گرفت و تعدادی از اقتصاددانان و سایر دانشمندان علوم اجتماعی لزوم تأکید بیشتر بر برابری و فقرزدایی در برنامه‌ریزی توسعه را مورد تأکید قرار دادند. لیپتون (۱۹۷۷) سعی کرد تا چارچوب نظری برای این دیدگاه با تکیه بر مشکل نابرابری شهر-روستا تهیه نماید. لیپتون با طرح الگویی که با اعتقاد او مبتنی بر سرمشق نظری مکتب نوسازی است (رشد سریع در صنعتی کردن مناطق شهری و چشم‌پوشی از اکثریت مردم روستایی) نشان داد که این شیوه توان مقابله با مشکل فقر عمومی را ندارد. تحت تأثیر همین آراء و نظریات بود که سازمان ملل «رویکرد واحدی» را پذیرفت که نه تنها برنامه‌ریزی اقتصادی-اجتماعی منسجمی را پیشنهاد می‌کرد بلکه به دنبال سیاست اقتصادی بود که به تحقق اهداف اجتماعی نیز بیانجامد. (۱۹۷۱). سازمان بین‌المللی کار نیز در مطالعات خود در زمینه اشتغال (۱۹۷۲ و ۱۹۷۱ و ۱۹۷۰) این دیدگاه را مورد تأکید قرار می‌داد که حل مشکل استفاده «غیرمطلوب از نیروی کار» تنها از طریق سیاستهایی که با هدف کاهش فقر و نابرابری طراحی شده‌اند، ممکن است و این دیدگاه در سخنرانی مک‌ناما، رئیس بانک جهانی در سال ۱۹۷۲، نیز تصریح شده است. به اعتقاد او سیاست وام دهی بانک جهانی در آینده باید بسوی منافع ۴۰ درصد از فقیرترین مردم کشورهای جهان سوم جهت داده شود. بلافاصله، اقتصاددانان کارآزموده بانک همراه با محققین دانشگاهی انگلیس (چنری و دیگران ۱۹۷۴) کار اساسی را که بر مشکل نابرابری تکیه داشت و راهبرد جدیدی مرکب از آرمانهای رشد و برابری را پیشنهاد می‌کرد، ارائه نمودند. در کنفرانس جهانی اشتغال در سال ۱۹۷۴، سازمان بین‌المللی کار در ارتباط با فقر عمومی و مشکلات اجتماعی آن، با موافقت اعضاء رویکرد «نیازهای اساسی» را به عنوان راهبرد توسعه مطرح نمود (دفتر بین‌المللی کار ۱۹۷۶، غای و دیگران ۱۹۷۷، استری تن، بورکی و استری تن ۱۹۷۸). هرچند که «نیازهای اساسی» اغلب به عنوان رویکردی جدید در سیاستهای توسعه مطرح می‌شود ولی ماهیتاً در اصول با دیدگاه توسعه‌گرایی تفاوتی ندارد.

این تنها مؤسسات بین‌المللی نبودند که مدافع رویکرد توسعه‌گرایی بودند. افراد و سازمانهای بسیار دیگری را نیز می‌توان نام برد که به گسترش عقاید خاصی کمک می‌کردند

که نهایتاً به نوعی دفاع از فلسفه و مبنای نظری دیدگاه توسعه‌گرایی بود. بطور مثال، گروه توسعه تکنولوژی متوسط، بدنبال مؤسس خود، شوماخر (۱۹۷۴)، نه تنها توجه همگان را بسوی نیاز به تکنولوژی متناسب و با مقیاس کوچک جلب می‌نمود، بلکه بعلاوه مبلغ ضرورت متناسب کردن صنعت، کشاورزی و سایر سیاستهای اقتصادی و اجتماعی بود. بنیاد «داگ‌ها مرشولد» نیز در اعلامیه «توسعه دیگر» (۱۹۷۵) دیدگاه توسعه‌گرایان را با پیشنهاد راهبردی معطوف به فقرزدایی و برابری طلبی مورد تأیید قرار داد. این بنیاد به علاوه خاطره طرفداران اولیه توسعه اجتماعی را، که بر خودمختاری محلی و مشارکت و خودکفایی تأکید داشتند، زنده کرد. علاوه بر نظریه‌پردازان، تعدادی از حکومتها، مانند چین، تانزانیا، سری‌لانکا، و کوبا، با راهبرد توسعه‌گرایانه‌ای که در پیش گرفتند در عمل بعنوان الگویی برای آراء توسعه‌گرایان تبلیغ می‌نمودند.

دیدگاه علوی تبار در مورد نظریه‌های توسعه:

علوی تبار در مورد مباحث نظری مطرح شده در باب توسعه می‌گوید: هرچند که خط مشی‌های گوناگونی که توسعه‌گرایان مطرح می‌کنند لزوماً به راهبرد منسجم و واحدی در زمینه توسعه منجر نمی‌گردد، ولی نکات مشترک بسیاری در میان همه این رویکردها وجود دارد. از میان این نکات مشترک می‌توان به مواردی چون: مداخله دولت در امور اقتصادی، رشد اقتصادی، برابری طلبی و رفاه، اشاره کرد. به رغم انتقاد آنها به رشد مرسوم، اکثر توسعه‌گرایان بر اهمیت رشد اذغان دارند، اما فرض مربوط به «رخنه به پایین» و تکیه بر رشد از طریق صنعتی شدن در نظریه نوسازی را مورد سؤال قرار می‌دهند. (علوی تبار: ۱۳۷۳) آن‌ها معتقدند، امکان رشد از طریق دیگر نیز وجود دارد. عده‌یادی، بویژه در مراحل اولیه توسعه بر قبول سیاستهای افزایش محصولات کشاورزی به جای محصولات صنعتی تکیه کرده‌اند. به اعتقاد آنان هزینه کردن برای سرمایه‌گذاری انسانی به اندازه سرمایه مادی ضروری است، از این رو مخارج مربوط به خدمات اجتماعی (چون بهداشت و آموزش) با نیابستی مخارج مصرفی به حساب آورد. همچنین توسعه‌گرایان معتقدند که حکومتها به دلایل مختلفی از جمله تشویق و جهت دهی و ایجاد رشد مستمر اقتصادی بایستی در اقتصاد دخالت کنند. اینکار را هم از طریق برنامه‌ریزی اقتصادی و هم از طریق سایر ابزارهای در دسترس می‌توانند انجام دهند. در این مورد که رشد اقتصادی چگونه باید تحقق یابد،

معتقدند که برنامه‌ریزان می‌باید سیاست‌های متناسب با نیازها و شرایط خاص هر کشور را ارائه نمایند و مشخصاً طرح‌هایی باید اولیت داشته باشند که حداکثر امکان برای اشتغال و مشارکت فقرا را میسر می‌سازند.. (علوی تبار، ۱۳۷۳)

توسعه‌گرایان شدیداً طالب برابری هستند. البته نه به دلیل حسادت به ثروتمندان یا دلایل اخلاقی صرف بلکه به این دلیل که تمرکز مفرط سرمایه را مانعی بر سر راه توسعه اقتصادی می‌دانند. آن‌ها استدلال می‌کنند که ثروتمندان در جهان سوم حاضر به سرمایه‌گذاری ثروت خود در اقتصاد داخلی نیستند. در عوض با ولخرجی بسیاری از ثروت خود برای خرید کالاهای وارداتی لوکس و انباشت و پسانداز در بانک‌های خارجی، منابع ملی را به هدر می‌دهند. بعلاوه تمرکز سرمایه در دست تعداد کمی از افراد باعث عدم مشارکت اکثریت مردم در فرآیند توسعه و نهایتاً بازده پایین می‌گردد، همانند آنچه در مورد تمرکز زمین وجود دارد، که ظاهراً علت اصلی تولید پایین کشاورزی در جهان سوم است. وجود نابرابری زیاد و جمعیت فقیر گسترده منجر به پیدایش بازارهای داخلی کوچک شده و از این طریق زمینه‌های تجارت و تولید محلی را محدود می‌کند. از این دیدگاه کاهش نابرابری باعث افزایش درآمد فقرا و نتیجتاً بالا رفتن تقاضا شده و انگیزه‌های زیادی برای تولید ایجاد می‌کند. ابزارهای سیاست‌گذاری در جهت این برابری‌طلبی شدید تنها شامل طرح‌های توزیع مجدد ثروت و درآمد نیست بلکه بعلاوه بالا بردن سطح درآمدی فقرا را نیز شامل می‌گردد. توزیع داراییها از طریق چون اصلاحات ارضی، مالیات بر ارث، ثروت و درآمد و وضع عوارض بر کالاهای لوکس وارداتی و مالکیت‌های خارجی می‌تواند تأمین گردد. افزایش درآمد فقرا نیز هم از طریق استادی و هم از طریق خدمات اجتماعی می‌تواند به دست آید. مثلاً از طریق پروژه‌های کشاورزی که آبیاری، راهنمایی‌های فنی و اعتبار تکنولوژیکی و امکان دسترسی به بازار را برای کشاورزان فقیر فراهم می‌کنند می‌توان اقدام کرد. و یا از طریق تأمین خدمات اجتماعی چون آموزش رایگان، پروژه‌های بهداشت عمومی، سوبسید مواد غذایی، عرضه مستقیم مواد غذایی به «بهره‌وری» آن‌ها افزود. توسعه‌گرایان معتقدند که حمایت آنها از سیاست‌های «رفاه» تنها مبتنی بر دلایل بشردوستانه نیست بلکه دلایل قوی اقتصادی نیز دارد. (علوی تبار، ۱۳۷۳)

علوی تبار توسعه را فرایندی می‌نامد که در آن ظرفیت‌ها و پویایی‌های یک نظام اجتماعی به‌طوری افزایش یابد که آن نظام اجتماعی بتواند نیازهای اجتماعی مردم خودش را برآورده کند و به آن نظام اجتماعی امکان تطبیق محیطی بدهد؛ یعنی در واقع در فرایند توسعه دو

اتفاق اصلی رخ می‌دهد؛ یکی این‌که از یک طرف ظرفیت‌ها افزایش می‌یابد و دیگر این‌که تطبیق با شرایط محیطی ایجاد می‌شود؛ تطبیقی که غیرانفعالی است. وی در این ارتباط می‌گوید زندگی اجتماعی آدمی قابل تقسیم به چهار حوزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است و چهار حوزه توسعه‌ای به نام‌های توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی و توسعه اجتماعی را متناسب با این چهار حوزه می‌توان بازشناسی کرد؛ البته این طبقه‌بندی قراردادی است و هیچ مرز و دیواری بین حوزه‌های توسعه‌ای وجود ندارد و این حوزه‌ها با هم تعامل دارند؛ به این معنا خط‌مشی توسعه یعنی مجموعه اقدام‌کردن‌ها و اقدام‌نکردن‌هایی که دولت برای تأمین لوازم توسعه و حذف موانع توسعه و تسهیل و تسریع فرایند توسعه انجام می‌دهد؛ در نتیجه، وقتی دولت دست به کاری هم نمی‌زند در واقع خط‌مشی ایجاد می‌کند.. (علوی تبار، ۱۳۷۳)

علوی تبار سه گام اصلی در فرایند خط‌مشی‌گذاری در توسعه به ترتیب تعیین یا شکل‌دهی به خط‌مشی، اجرای خط‌مشی و ارزشیابی آن می‌نامد و معتقد است در هر سه گام ردپای خرد وجود داشته و شکل‌گیری یک خط‌مشی با احساس و درک وجودی مشکل، رابطه دارد. وی می‌گوید در سلسله‌مراتب مشکلات ما ابتدا با یک دغدغه روبه‌رو می‌شویم. اگر آن دغدغه حل نشد به مسئله تبدیل می‌شود. اگر مسئله حل نشود، یک مشکل شکل می‌گیرد. اگر مشکل حل نشود، بحران شکل می‌گیرد و اگر یک بحران حل نشود، فاجعه شکل می‌گیرد. امروز مشکلات توسعه‌ای کشور در مرحله بحران است و امیدوارم بحران‌های ما به فاجعه منتهی نشوند. برای حل بحران‌ها نخستین گام این است که جامعه حس کند دچار مشکل است تا بتواند راه‌حلی برای مشکل خود پیدا کند و فرایند خط‌مشی‌گذاری را طی کند. این‌که یک جامعه به چه چیزی حساسیت نشان می‌دهد به خرد آن جامعه برمی‌گردد و نخستین جایی که خرد یک جامعه را نشان می‌دهد حساسیت‌های آن جامعه است. بعد از این‌که ما مشکل جامعه‌مان را درک کردیم، در گام بعد باید تفویض اختیار کنیم؛ یعنی یک نفر در آن جامعه باید امکانات را در اختیار بگیرد و متقابلاً مسئولیت داشته باشد؛ مثلاً در مسئله کودکان کار هنوز کسی در جامعه ما متولی آن نشده است. مزایای نظام دیوانسالاری مانند ثبت امور، موضوع مهمی است و نباید فقط جنبه‌های منفی و خسته‌کننده دیوانسالاری را دید.

دولت و توسعه از دیدگاه علوی تبار:

وی دولت را به مفهوم government به کار می‌برد که در کشورهایی که تقسیم قوا انجام گرفته گاهی مترادف با قوه مجریه است و در بعضی از کشورها مانند انگلستان، قوه مجریه و مقننه، هر دو را در بر می‌گیرد. مهم‌ترین نقش و کارکرد دولت در این مفهوم در جهان مدرن خط مشی گذاری عمومی است. خط مشی گذاری عمومی خود شامل سه فرایند یا سه گام اصلی شکل دهی و تعیین خط مشی، اجرای خط مشی، ارزیابی خط مشی است. خط‌مشی‌های عمومی معمولاً پاسخ‌هایی است که دولت به مشکلات عمومی می‌دهد و تلاش‌هایی است که برای حل مشکلات عمومی انجام می‌دهد و مشروعیت و حقانیت پیدا می‌کند و به مرحله اجرا درمی‌آید. در هر جامعه‌ای یک سیستم کلی وجود دارد که می‌توان از آن به عنوان سیستم خط مشی گذاری عمومی یاد کرد. نیازها، حمایت‌ها، فشارها و منابع و درخواستها، ورودی‌های این سیستم‌اند و خروجی این سیستم خط مشی عمومی است. تقاضاها، خواسته‌ها و حمایتها و فشارها از یک طرف وارد این سیستم می‌شوند و در فرایندی پردازش می‌شوند، مراحل سه گانه شکل دهی و اجرا و ارزیابی را می‌گذراند و نهایتاً نتیجه و برون‌داد این سیستم چیزی است که به آن خط مشی عمومی می‌گوییم. خط مشی عمومی از جنس تصمیم‌گیری است. علوی تبار به دنبال این پرسش است که در چه شرایطی می‌توان خط‌مشی‌هایی را وضع کرد و یا سیستم خط مشی گذاری عمومی ما برون‌دادهایی در جهت تحقق توسعه همه جانبه ملی داشته باشد؟ (علوی تبار، ۱۳۹۵)

وی در مورد نقش دولت در پیشبرد توسعه می‌گوید: مهم‌ترین امر در مرحله اجرای خط‌مشی این است که دولت و حکومت بتواند به خواسته‌های بلندمدت و عام جامعه نسبت به خواسته‌های کوتاه‌مدت و خاص یک گروه خاص در جامعه اولویت بدهد. در غیر این صورت، آن دولت نمی‌تواند دولتی توسعه‌گرا باشد. در واقع، نوعی استقلال بهینه از نیروهای اجتماعی در مرحله عمل برای هر دولت توسعه‌گرایی لازم است.

بعضی دولت‌ها به نیروهای اجتماعی بسیار وابسته‌اند، وقتی کاری می‌خواهند بکنند عده‌ای فشار می‌آورند که این کار را نکن و دولت مدام عقب می‌نشیند. دولت‌هایی هم اصلاً به نیروهای اجتماعی توجه ندارند. دولتی در خدمت توسعه است که حدی از استقلال در برابر نیروهای اجتماعی جامعه خود داشته باشد. چنین دولتی برنامه بلندمدت و نیروهای اجتماعی همسنگ دارد. این نیروهای اجتماعی می‌توانند با هم وارد گفت‌وگو و چانه‌زنی شوند. گفت‌وگو یا عقلانیت

ارتباطی بسیار مهم است. ما باید برای دیگران هم مانند خودمان امکان تغییر قائل باشیم. گفت‌وگو با تک‌گویی فرق دارد. در گفت‌وگو طرفین می‌توانند همزمان تغییر کنند؛ دولتی که با گروه‌های مختلف جامعه خودش گفت‌وگو کند و با تطمیع و تهدید با گروه‌های خود روبه‌رو نشود در ساختار خود عقلانیت دارد.

علوی تبار می‌گوید وقتی ما می‌توانیم خط مشی‌ها را خط مشی‌های توسعه‌ای بنامیم که؛ اولاً در آنها منافع بلندمدت بر منافع کوتاه مدت ترجیح داده شده باشد؛ ثانیاً منافع عمومی بر منافع خاص و منافع ملی بر منافع منطقه‌ای تقدم یافته باشد و نکته دیگر اینکه، در خطمشی توسعه‌ای، وسیله‌ها متناسب با اهداف انتخاب می‌شوند، یعنی باید تناسب بین هدف و وسیله یا عقلانیت عملی در خط مشی‌ها آشکار باشند و وسایل همان هدفی را که انتظار داریم محقق کنند علاوه بر این، خط مشی‌ها باید سازگار باشند، یعنی خط مشی‌هایی که در یک زمینه وضع می‌شوند نباید نافی خطمشی‌هایی باشند که در زمینه‌های دیگری وضع می‌شوند و اثر همدیگر را در سیستم ملی خنثی کنند. علاوه بر اینها، توسعه نیازمند خط مشی پایدار و مداوم است. به زبان خلاصه، خط مشی توسعه‌ای خط مشی‌ای است که در آن منافع بلندمدت، منافع ملی و منافع عام تقدم پیدا کرده، ابزارها با هدفها تناسب دارند و با مجموعه‌ای از خط مشی‌های سازگار، مداوم و پایدار مواجهیم و اگر این ویژگی‌های ششگانه را نداشته باشد خط مشی عمومی توسعه‌ای نیستند.. (علوی تبار، ۱۳۹۵)

پرسش مهم بعدی علوی تبار این است که چه موقع می‌توانیم از سیستم خط مشی گذاری‌مان انتظار وضع خط مشی‌های توسعه‌ای داشته باشیم؟

وی معتقد است خط مشی گذاری‌ها ی عمومی فقط زمانی در جهت توسعه امکان پذیر خواهد بود که با آن مشخصات ششگانه ای که معرفی شد یک دولت به مفهوم government با استقلال بهینه از نیروهای اجتماعی داشته باشیم. این عبارت تأمین استقلال بهینه دولت از نیروهای اجتماعی نیازمند دقت زیادی است و می‌تواند با بدفهمی‌های خطرناکی همراه باشد.

وی توصیه به ایجاد قدرت همسنگ میان نیروهای اجتماعی می‌کند. عرصه جامعه، عرصه تعارض بین گروه‌ها و نیروهای اجتماعی است و افراد اگر قدرت همسنگ نداشته باشند از پیش، نتیجه تعارض آنها مشخص شده است. وقتی کارگری را که قدرت چانه زنی ندارد در برابر کارفرمایی قرار می‌دهید که قدرت چانه زنی زیادی دارد، نتیجه این دعوا از پیش مشخص است. درباره سایر اقشار و گروه‌های اجتماعی هم همینطور است. باید برای همه اقشار و جریانهای

اجتماعی قدرتهای همسنگ ایجاد شود تا بتوانند در چانه زنیها از منافع خود دفاع کنند. به جای اینکه واقعیت تعارض منافع را نادیده بگیریم و انکار کنیم و یا فکر کنیم که مردم هیچ تعارض منافعی ندارند، باید تعارض منافع را به رسمیت بشناسیم و با ایجاد امکان شکل گیری قدرتهای همسنگ امکان گفت و گو و سازش و چانه زنی را بین جریانهای مختلف اجتماعی فراهم کنیم. ابزارهای مبارزه سیاسی ابزارهای مشخصی هستند اگر خشونت را حذف کنیم (که باید حذف کنیم) سه ابزار سیاسی مهم در چانه زنیها باقی می ماند: تشکیلات، رسانه های همگانی و پشتوانه مالی.

علوی تبار معتقد است قدرت همسنگ وقتی به وجود می آید که افراد از نظر دستیابی به ابزارهای سیاسی در وضعیت های مشابه و برابر قرار گیرند. یعنی تبعیض زدایی از توزیع امکانات فعالیت سیاسی یک گام مهم در جهت استقلال بهینه دولت در مقابل نیروهای متعارض اجتماعی است که در هر شرایطی ممکن است وجود داشته باشند.. (علوی تبار: ۱۳۹۵)

وی در مورد بازا آزاد می گوید: ما تقریباً پذیرفته ایم که از مالکیت خصوصی آزادی در مبادله دفاع کنیم. اما باید دقت داشته باشیم دفاع از مالکیت خصوصی و آزادی مبادله نباید به معنای دفاع از حاکمیت ایدئولوژی بازار بر حوزه عمومی باشد یا منجر به آن شود. مالکیت خصوصی و آزادی مبادله چیزی است و ایدئولوژی بازار چیز دیگری است. طرفداران نظام بازار با تشبیه سیستم سیاسی به سیستم اقتصادی گاهی ادعا می کنند هم چنانکه در سیستم اقتصادی به دنبال حداکثر کردن منافعمان هستیم و با این تلاش، از طریق یک نظم خودجوش و خودانگیخته منافع اجتماعی را تأمین می کنیم، در عرصه سیاست هم همین رویکرد و روش باید وجود داشته باشد؛ یعنی افرادی که متصدی پستهای عمومی می شوند هم می توانند به دنبال منافع شخصی خود حرکت کنند و از طریق تلاش برای تأمین حداکثر منافع خودشان منافع جامعه را به شکلی تأمین کنند. باید دقت کرد که نمی شود این دو حوزه را یکی دانست یعنی اخلاق خدمت عمومی را نمی شود با اخلاق محاسبه و حداکثر کردن نفع شخصی جایگزین کرد. گفتمان غالب در عرصه عمومی باید خدمت همگانی غیرانتفاعی باشد نه حداکثر کردن سود و محاسبه گریهایی که منفعت افراد را در بر می گیرد. بین این ایدئولوژی بازار و دفاع از حقوق مالکیت و آزادی مبادله باید فرق گذاشت. هر حوزه ای اخلاق خاص خود را دارد. اخلاق و آداب موقعیت در بخش خصوصی غیر از اخلاق و آداب موقعیت فعالیت در بخش عمومی است. اگر ما به اخلاق مبتنی بر محاسبه و حداکثرکننده منافع دامن بزنیم، نباید و نمی توانیم از مردم انتظار اعتماد به

دولت را داشته باشیم و از این طریق نه تنها استقلالی تأمین نمی‌شود بلکه نوعی تضاد منافع پدید می‌آید. در واقع ما نیازمند نهادهای مدنی هستیم، یعنی از یک جامعه توده وار و جامعه‌ای که با هم زندگی می‌کنند ولی با هم نیستند و جامعه‌ای که افراد مثل توده‌ای روی هم انباشته شده‌اند و دولت، هر موقع اراده کند یکی از اینها را برمی‌دارد و پرتاب می‌کند، باید به جامعه پیوسته تبدیل شویم و این یعنی شکل‌گیری نهادهای مدنی؛ و بدون آن استقلال بهینه برای دولت شکل نمی‌گیرد. نکته بسیار جالب این است که برای ایجاد استقلال بهینه دولت نسبت به نیروهای اجتماعی باید نیروهای اجتماعی را تقویت و متشکل کنید. (علوی تبار، ۱۳۹۵)

ثبات خط مشی‌ها و تداوم یابی خط مشی‌ها فقط در شرایطی ممکن است که خط مشی‌ها از خلال گفتوگوی بین جامعه مدنی و دولت تعیین شود. جامعه توده وار، جامعه‌ی خط مشی‌های احساسی ناگهانی و دائم در حال تغییر است. این جامعه مدنی است که می‌تواند به خط مشی‌ها ثبات، بقا و تداوم ببخشد. اگر بخواهیم اعتماد عمومی به دولت‌ها ایجاد شود و این شکاف تاریخی بین دولت و مردم در جامعه ما از بین برود، راهی جز مردم سالاری نیست. ما نیازمند دموکراسی متناسب با شرایط ویژه ایران ولی با دنباله روی از اصول و قواعد عمومی هستیم. بدون اینکه اصول و قواعد عمومی دموکراسی را به بهانه تطبیق با شرایط ایران نقض کنیم راهی است که می‌تواند اعتماد عمومی بین دولت و مردم را تقویت کند و به نیروهای اجتماعی، این اطمینان را بدهد که دولتی تصمیم‌گیری و خط مشی گذاری کند که منافع همگان را در بلندمدت در نظر دارد و آثار و پیامدهای تخریبی ندارد. به هر حال باید این اعتماد عمومی را فراهم کنیم و با استقلال بهینه دولت از نیروهای اجتماعی، به خط مشی‌های توسعه دست پیدا کنیم. (علوی تبار، ۱۳۹۵)

نسبت توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی از دیدگاه علیرضا علوی تبار:

توسعه از مفاهیم ذوابعادی است که همواره مورد بحث و مذاقه اهل فکر و سیاست بوده است. اینکه کدامیک از ابعاد بر دیگری تقدم دارند؟ تحول باید از کجا شروع شود؟ در چه بازه زمانی باید به فکر نتیجه‌گیری بود؟ همگی پرسش‌هایی هستند که مکاتب و افراد پاسخ‌های متعددی برای آنها عرضه کردند.

علوی تبار، چه در دوره اصلاحات چه پس از آن در رابطه با توسعه مباحثی را مطرح کرده‌اند و از آنها اینگونه برداشت می‌شود که معتقد به تقدم توسعه سیاسی می‌باشد اما چندی است که از مباحثشان این گونه برداشت می‌شود که اولویت را به توسعه اقتصادی داده‌اند.

تصور علیرضا علوی تبار از توسعه فرایندی است که طی آن ظرفیت‌های نظم اجتماعی و همچنین پویایی‌های یک نظام اجتماعی تغییر می‌کند. ظرفیت‌های یک نظام اجتماعی به این دلیل افزایش پیدا می‌کند که آن نظام بتواند نیازهای احساس شده مردم جامعه‌اش را برآورده کند. و از طرفی پویایی‌های نظام اجتماعی افزایش پیدا می‌کند تا آن نظام بتواند با دگرگونی‌های محیطی‌اش تطبیق کند اما نه لزوماً انطباقی منفعلانه.

پس توسعه در مفهوم کلی به معنای فرایند افزایش ظرفیت‌ها و پویایی‌های یک نظام اجتماعی برای برآورده کردن نیازهای محسوس مردم یک جامعه و تطبیق با شرایط متحول محیطی است. با قدری تأمل متوجه می‌شویم که این تعریف هم «هنجاری-ارزشی» و هم «توصیفی» است؛ به این معنا که الگویی وجود دارد و می‌گوید در کشوری اتفاقاتی رخ داده که توسعه نام دارند و صاحب نظران از مثبت بودنشان دفاع می‌کنند.

زندگی جمعی انسان‌ها ابعاد گوناگونی دارد که برای فهم بهتر به طور معمول به چهار بُعد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تقسیم می‌شود و از این رو می‌توان توسعه به مفهوم کلی را به توسعه‌ی اجزاء تعمیم داد و درباره هر یک به طور مجزا صحبت کرد. بعد از این تعریف‌ها و توافق‌ها و طبقه بندی‌ها به نظر علوی تبار باید به دو نکته توجه کرد. نخست اینکه چهاروجه توسعه نظام اجتماعی چه نسبتی با یکدیگر دارند؟

نکته روشن این است که این ابعاد می‌توانند تقدم و تأخر و یا پیش افتادگی و پس افتادگی داشته باشند. مثلاً در کشور چین توسعه اقتصادی شتابان وجود دارد اما توسعه سیاسی کند یا متوقف است یا در مقابل کشور هند از توسعه سیاسی قابل قبولی برخوردار است اما توسعه اقتصادی آن به کندی پیش می‌رود اما آنچه مسلم است علیرغم اینکه مقیاس کمی وجود ندارد ظاهراً فاصله ابعاد توسعه نمی‌تواند از حدی بیشتر باشد. بررسی تجربه کشورهای مختلفی که تنها در یک بُعد توسعه پیدا کرده‌اند، این پیام را منتقل می‌کند که اگر توسعه یک وجه با توسعه سایر وجوه همراه نشود، جامعه در مقاطعی دچار تنش و بحران می‌شود تا حدی که ممکن است تنها وجه توسعه یافتگی هم متوقف کنار بین برود. با در نظر گرفتن این موضوع،

به این نتیجه می‌رسیم که باید در کلیت توسعه نوعی هماهنگی بلند مدت بیش از پنج سال، وجود داشته باشد.

نکته دیگری که باید بدان توجه کرد این است که توسعه در هر یک از وجوهش نیازمند لوازم و شرایطی برای تحقق یافتن است. مثلاً در بُعد اقتصاد ابتدا نیاز به انباشت سرمایه، ثبات سیاسی-اجتماعی بلند مدت، تحول در نظام آموزشی، تحول در نظام مدیریتی بخش خصوصی و عمومی و پیدایش فرهنگی است که فعالیت توسعه‌ای را ممکن کند. فرهنگی که در آن زمان اهمیت پیدا دارد، انسان‌ها حق دارند از منابع طبیعی بهره برداری کنند، نابرابری انسان‌ها به دلیل دستاوردها است نه سوابق و پیشینه ارثی آنها. پس اگر پیش شرط‌هایی فراهم نشود توسعه اقتصادی پدید نمی‌آید توسعه سیاسی هم به همین صورت است. (علوی تبار، ۱۳۷۰)

علوی تبار در باره تقدم یا تأخر توسعه سیاسی و یا توسعه اقتصادی معتقد است: که بعضی پیش شرط‌های توسعه سیاسی در توسعه اقتصادی و بعضی پیش شرط‌های توسعه اقتصادی در توسعه سیاسی وجود دارند. در این رابطه چند فاکتور وجود دارد: ۱) یکه سالاری (حکومت فردی)؛ این وضعیت با توسعه اقتصادی قابل جمع نیست. حکومت یک گروه اندک مثل چین یا کره‌ی دوره نظامی‌ها ظاهراً با توسعه اقتصادی قابل جمع بوده است اما زمانی که صحبت از حکومت فردی می‌شود دیگر توسعه اقتصادی قابل تحقق نیست. برای مثال تجربه رژیم گذشته در دوره پهلوی اول و در پهلوی دوم (تا اواسط دهه چهل) حکومت اندک سالار بوده است که در هر دو مورد هم کمابیش توسعه اقتصادی دیده می‌شود اما به محض اینکه حکومت وارد فاز یکه سالاری می‌شود، به دلیل اینکه دیگر هیچ قشری از جامعه را نمایندگی نمی‌کند، مکانیزم‌های توسعه‌ای دگرگون می‌شوند و حکومت وارد وضعیت بحرانی می‌شود که همین وضعیت به فروپاشی حکومت می‌انجامد. ۲) تنش سیاسی، خشونت و درگیری‌های داخلی؛ تقریباً به یقین می‌توان گفت که این سه فاکتور با توسعه قابل جمع نیستند. زمانی که خشونت و قهر و تنش و کشمکش و درگیری و به خصوص خشونت فیزیکی در جامعه‌ای فراگیر شود اصلاً نمی‌توان به توسعه سیاسی و متعاقب آن دیگر ابعاد توسعه امید داشت. ۳) ظرفیت ملی خط مشی گذاری عمومی؛ مطالعات اخیر نشان می‌دهد که سطح توسعه ملی کشورها به این عامل بستگی دارد؛ ظرفیت ملی خط-مشی گذاری عمومی نشان می‌دهد که یک جامعه تا چه حد توان دارد که مشکلاتش را تشخیص و برای آنها راه حل مناسب بیابد و آن راه حل‌ها را به اجرا بگذارد و ارزیابی‌شان کند. در دانشگاه تربیت مدرس تحقیق خوبی در این زمینه انجام شده که در آنجا

به صورت کمی نشان داده شده است که هر چه این ظرفیت بالاتر باشد سطح توسعه هم بالاتر می‌رود. (علوی تبار، ۱۳۷۰)

علوی تبار به این مسئله که آیا توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی امکان پذیر است یا خیر؟ پاسخ منفی می‌دهد. و اعتقاد دارد که چهار بعد توسعه فرایندهایی پیوستار هستند اما صفر و یکی نیستند. آنچه به نظر می‌آید این است که ظاهراً حداقلی از توسعه سیاسی برای هر یک از سه بعد دیگر توسعه ضروری است و به همین دلیل است که در ایران، وی کماکان معتقد به تقدم توسعه سیاسی می‌باشد. و ابراز می‌دارد بدون حداقلی از توسعه سیاسی، هیچ توسعه‌ای امکان پذیر نیست. واقعیت این است که جهت توسعه سیاسی به سمت گذار به مردم سالاری ست و این فیلد کمک می‌کند تا مردم سالاری محقق شود اما نکته این است که مردم سالاری ایستگاه آخر توسعه سیاسی نیست. اما آن چیزی که امروز بر آن تاکید بیشتری دارد که شاید در گذشته کمتر بدان توجه می‌کرد این است که پیش شرط توسعه در ایران، تحولی است در اقتصاد سیاسی. (علوی تبار، ۱۳۷۰)

علوی تبار اقتصاد سیاسی را حوزه‌ای از زندگی جمعی وجود دارد که از تعامل سه متغیر «ساختار و کارکردهای حکومت»، «نیروهای اجتماعی» و «ساخت اقتصادی و تکنولوژی معیشتی» شکل می‌گیرد. اثرگذاری و تعامل این سه متغیر با یکدیگر حوزه‌ای به نام اقتصاد سیاسی را می‌نامد. هدف اقتصاد سیاسی بررسی پیامدهای سیاسی تصمیم گیری های اقتصادی و همچنین بررسی پیامدهای اقتصادی تصمیم گیری های سیاسی است. زمانی که آثار تصمیم گیری های یک حوزه بر حوزه‌ای دیگر بررسی می‌کنیم به این معناست که به حوزه اقتصاد سیاسی ورود کرده‌ایم. به نظر می‌آید که باید در این نقطه تحولی حاصل به وجود آید تا توسعه اقتصادی را ممکن کند. امروزه صحبت می‌شود که مهم‌ترین مانع توسعه جهان سوم خشونت است و این موضوع به حوزه اقتصاد سیاسی باز می‌گردد. اعتقاد امروز علوی تبار این است که یک تحول مقدماتی در اقتصاد سیاسی ایران، پیش شرط اصلی تحقق توسعه همه جانبه است. (علوی تبار، ۱۳۷۰)

راهبردهای علوی تبار برای توسعه سیاسی:

علوی تبار در این زمینه با اشاره به دو گونه نظریات گذار به دموکراسی، شکل‌های این گذار را با سه معیار طبقه بندی کرده و سپس با معرفی و تشریح سه راهبرد انقلاب، بهبودخواهی

حکومتی و جنبش اجتماعی؛ راهبرد مناسب برای شرایط امروز ایران را ترکیبی از "بهبودخواهی حکومتی" و "جنبش اجتماعی" دانسته که به عقیده وی می‌تواند در نهایت به ایجاد دگرگونی‌های پایدار و اساسی در نظم جامعه منجر شود.

وی این ترکیب را پاسخگوی این دو پرسش می‌داند که: چگونه می‌توان به سوی مردمسالاری حرکت کرد بدون آنکه از "خشونت" یا "نیروی خارجی" بهره گرفت؟ و چگونه می‌توان از عقلانیت ستیزی و تحمیل هزینه سنگین انسانی و مادی به جامعه پرهیز کرد؟

علوی تبار وضعیت فعلی جریان حاکم را به ظاهر باثبات و پایدار، اما در واقع به شدت شکننده و بحران خیز توصیف می‌کند. او از سویی به هماهنگی ساختاری و ارزشی در حاکمیت اشاره می‌کند و برخی تحلیل‌ها درباره رقابت‌های درون جناحی فعلی را با تردید مواجه می‌سازد، و از سوی دیگر به آشفتگی سیاسی و شکاف بین جامعه و ایدئولوژی رسمی اشاره می‌کند که جامعه‌ای توده وار اما بسیج ناپذیر پدید آورده و حاکمیت را در معرض تزلزل و بحران قرار داده است او سپس با تاکید بر اینکه تحول مردمسالارانه در ایران بیش از همیشه به بازاندیشی، همدلی، هماهنگی و شجاعت نیاز دارد؛ دو گام اصلی و مقدماتی و سه تاکتیک ضروری را پیشنهاد می‌کند... (علوی تبار، ۱۳۷۷)

علوی تبار بهترین راهبرد را برای رسیدن به توسعه سیاسی بدون خشونت و کمک گرفتن از نیروی خارجی را ترکیبی از "بهبود خواهی حکومتی" و "جنبش اجتماعی" باشد. این ترکیب از یک سو منجر به دگرگونی "باورها، گرایش‌ها و رفتارهای مردم" در جریان مبارزه می‌شود و از سوی دیگر، با آوردن عقلانیت به درون تصمیم گیری های حکومتی و ایجاد حساسیت به خواسته‌ها و منافع مردم، زمینه را برای تحول در حکومت فراهم می‌سازد. این ترکیب می‌تواند در نهایت به ایجاد دگرگونی‌های پایدار و اساسی در نظم جامعه منجر شود. حافظان وضع موجود به سادگی تن به تغییر و تحول نمی‌دهند، از این رو کارگزاران بهبودخواهی حکومتی خیلی زود خلع سلاح می‌شوند. اما همراهی جنبش اجتماعی با به صحنه آوردن مردم و باز کردن راه برای سرزندگی و پویایی سیاسی و اجتماعی اقشار مختلف مردم، این مشکل را حل خواهد کرد... (علوی تبار، ۱۳۷۷)

وی می‌گوید حکومت ایران ترجیح می‌دهد با مخالفانی غیرقانونی، غیرمسالمت جو و فعال در خارج از ایران مواجه باشد. در مقابل، مخالفان و منتقدان هستند که نیازمند تثبیت وجود خود و به رسمیت شناخته شدن در داخل‌اند. تنها پس از به رسمیت شناخته شدن در داخل

است که می‌توان به چانه زنی سیاسی، توافق و سازش و مذاکره اقدام کرد. در این جاست که مساله "تاکتیک‌ها" مطرح می‌شود. موفقیت در زمینه تحقق راهبرد، نیازمند اتخاذ تاکتیک‌های مناسب است. وی به طور اجمالی به چند مورد از تاکتیک‌های ضروری اشاره می‌کند.

نخستین تاکتیک، انتخاب شعار است. شعار، روشن کننده‌ی جهت گیری یک جریان در زمان حال و با توجه به امکانات و محدودیت‌های موجود است. مردمسالاری خواهان باید شعاری را برگزینند که از یکسو نشان دهنده ویژگی‌های اصلی هدف و روش آنها باشد. یعنی بتواند نشان دهنده مردمسالاری خواهی، مسالمت جویی، پرهیز از تنش زایی و ستیزه جویی، جذاب برای حداکثر ممکن مردم، درمان کننده دردهای کهنه و واقع بینانه باشد. از سوی دیگر هزینه پابندی به آن در کمترین حد ممکن باشد و نتوان آن را دستاویزی برای تشدید سرکوب و فشار قرار داد. تصور می‌کنم به جای شعار "اجرای بی تنازل قانون اساسی" می‌توان شعار "دفاع از حقوق قانونی مردم" را طرح کرد. این شعار ضمن آنکه ویژگی‌های پیش گفته را دارد، ما را به گرداب بحث‌های بی ثمر در مورد تفسیر قانون اساسی نمی‌کشاند. (علوی تبار، ۱۳۷۷)

تاکتیک دوم، حل مسئله "رهبری جمعی" در جنبش مردمسالاری خواهی است. در شرایطی که احزاب و سازمان‌های مردمسالاری خواه تحت فشارند و امکان فعالیت ندارند، لازم است جمعی به طور شفاف سخنگویی و رهبری جبهه مردمسالاری خواهی را بر عهده بگیرند. این جمع رهبری کننده می‌تواند مانع از گسترش مواضع تندروانه به نام جبهه مردمسالاری خواهی شود. به علاوه می‌تواند ضمن پذیرش دو گرایش (بهبودخواهی حکومتی و جنبش اجتماعی) در درون جبهه اصلاحات از خلط نقش و کارکرد این دو و تعارض میان آنها جلوگیری کند. هر یک از ما باید جایگاه خود را در این دو گرایش مشخص کنیم و الزامات نقشی را که بر عهده گرفته‌ایم بپذیریم. به علاوه توقعاتمان از دیگران را نیز بر این اساس تنظیم کنیم.

تاکتیک سوم به اتخاذ موضع در مورد مسائل اساسی کشور مربوط می‌شود. طی ماههای آینده ایران با مسائل متعددی مواجه خواهد شد؛ مسایلی چون: ادامه مذاکرات هسته‌ای و نتایج آن، تشدید درگیری‌های موجود میان جناح‌های حاکم، آشکار شدن پیامدهای بی تدبیری‌ها و عقل ستیزی‌ها در عرصه خط مشی گذاری اقتصادی کشور، انتخابات ریاست جمهوری و ...

طرفداران مردمسالاری در هر یک از این موارد باید بتوانند گزینه‌های ممکن و مطرح را مشخص و طبقه بندی کنند. پس از این بایستی با توجه به ظرفیت نیروهای مردمسالاری خواه در مورد هر کدام به اتخاذ موضع اقدام کرد. اینکه چه موضعی در مورد هر گزینه انتخاب شود،

تاکتیکی است که باید در شرایط مشخص اتخاذ کرد. مهم این است که باید بتوانیم انعطاف پذیری و پویایی کافی در نیروهای منتقد و مخالف در تمامی سطوح ایجاد کنیم تا بتوانند سازگار با شرایط به تغییر تاکتیک و اقدامات متفاوت بپردازند.

در مجموع به نظر می‌رسد که فهرست بالا بلندی از تصمیم‌گیری‌های ضروری در مقابل طرفداران مردمسالاری قرار دارد. با پراکنده کاری و بی‌انسجامی کنونی نمی‌توان تصمیم‌گیری مناسب و در زمان مناسب داشت. تحول مردمسالارانه در ایران بیش از همیشه به بازاندیشی، همدلی، هماهنگی و شجاعت نیاز دارد.

نتیجه‌گیری

با ملاحظه آنچه آمد به نظر علوی تبار دیدگاه توسعه‌گرایی، توزیع مجدد و رفاه در صورتیکه برخی از انتقادات متأخر دیدگاه نوسازی را مورد توجه قرار دهد، مناسب‌ترین چهارچوب برای تحلیل فقر و طراحی سیاستهای لازم برای مقابله با آن است.

بحث در زمینه سیاست‌های اقتصادی و سست شدن انسجام جامعه و نیز از بین رفتن مشروعیت نظام حاکم نیز از زوایایی مختلفی طرح گردیده است. برخی برتاثیر سیاست‌های اقتصادی برساختار اجتماعی و مجموعه عواملی تاکید کرده که تقاضای مشارکت سیاسی را شکل می‌دهند، و معتقدند که اگر سیاست‌های اقتصادی، تقاضای مشارکت سیاسی را بیش از توانایی جذب نظام سیاسی افزایش دهد، مشروعیت نظام و انسجام جامعه به خطر خواهد افتاد. برخی دیگر به مسئله تعارض احتمالی مبانی فرهنگی جامعه با مبانی فرهنگی سیاست‌های اقتصادی پرداخته‌اند. اینان فرهنگ جامعه و به عبارت دیگر با عنصرانسجام بخش، در تعارض قرار دارد.»

علوی تبار اقتصاد سیاسی را حوزه‌ای از زندگی جمعی وجود دارد که از تعامل سه متغیر «ساختار و کارکردهای حکومت»، «نیروهای اجتماعی» و «ساخت اقتصادی و تکنولوژی معیشتی» شکل می‌گیرد. اثرگذاری و تعامل این سه متغیر با یکدیگر حوزه‌ای به نام اقتصاد سیاسی را می‌نامد. هدف اقتصاد سیاسی بررسی پیامدهای سیاسی تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و همچنین بررسی پیامدهای اقتصادی تصمیم‌گیری‌های سیاسی است. اعتقاد امروز علوی تبار این است که یک تحول مقدماتی در اقتصاد سیاسی ایران، پیش شرط اصلی تحقق توسعه همه جانبه است.

علوی تبار به نقد برخی سیاست‌های اقتصادی می‌پردازد که عوامل فرهنگی و شرایط جامعه را نادیده می‌گیرند، که نزدیک‌ترین برنامه به چنین دیدگاهی همان سیاست‌های تعدیل ساختاری بود که دولت هاشمی آن را کلید زده بود. علوی تبار با پذیرش اینکه تعدیل ساختاری حداقل در کوتاه مدت می‌تواند میزان فقر را افزایش دهد، ولی با این حال وی معتقد است این سیاست‌ها برای جوامعی چون ما ضروری است.



آندره گوندر فرانک، (۱۳۵۹). **جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر سناجیان، تهران: انتشارات دانشگاه صنعتی شریف.

اسکار لوییس (۱۳۵۳). «فرهنگ فقر»، ترجمه مهدی ثریا، **نامه علوم اجتماعی**، دوره ۱، شماره ۴، افروغ، عماد (۱۳۷۰). **نظریات موجود در زمینه جامعه‌شناسی فقر**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک. الحلو، سید مشتاق (۱۳۷۹). **توسعه سیاسی**، تهران: نشر عابد، چاپ اول.

بشیریه، حسین. (۱۳۸۲). **عقل در سیاست؛ سی و پنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی**. تهران: نگاه معاصر.

جیروند، عبد الله (۱۳۶۶) «**توسعه اقتصادی-مجموعه عقاید**»، تهران، انتشارات مولوی.

جمالیان دارانی مهرداد (۱۳۷۹) **اصول دوازده‌گانه توسعه سیاسی**، نشریه خراسان.

علوی تبار، علویرضا (۱۳۷۰). «توسعه، تحرک، زمان»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۵-۶.

علوی تبار، علویرضا (۱۳۷۳). «ملاحظات اساسی در سیاستگذاری‌های فرهنگی در ایران»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۳.

علوی تبار، علویرضا (۱۳۷۷). «فقر و توسعه: نظریه‌ها و سیاست‌ها»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۳.

علوی تبار، علویرضا (۱۳۹۵). سخنرانی در همایش «دولت، نظام تدبیر و توسعه»، **در دانشگاه علامه طباطبایی**.

ژان بشلر (۱۳۷۰). **ایدئولوژی چیست؟**، ترجمه علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشارات.

میرموسوی، سید علی (۱۳۷۵). «مبانی دینی و فرهنگ سیاسی مشارکتی»، **فصلنامه نقد و نظر**، شماره ۷، تابستان و پاییز، صص ۸۶-۱۱۱.

نظری، علی اشرف (۱۳۸۰). **الگوهای نظری توسعه و نوسازی**، تهران: نشر انتخاب.

هدی، فرل (۱۳۸۰). **اداره امور عمومی**، ترجمه غلامرضا معمارزاده و مهدی الوانی، تهران: انتشارات اندیشه‌های گوهربار.

(ب) **منابع انگلیسی**

Abraham, M. Francis (1980). "Perspective on Modernization: Toward a general theory of world development. Washington: university press of America.